



انترناسیونال

۱۵۹ ضمیمه

حزب کمونیست کارگری ایران
Worker-communist Party of Iran

سه شنبه، ۱۱ مهر ۱۳۸۵، ۳ اکتبر ۲۰۰۶

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

www.m-hekmat.com

جمعه ها منتشر میشود

Fax: 001-519 461 3416 anternasional@yahoo.com

سردبیر: محسن ابراهیمی

مصاحبه با حمید تقوایی پیرامون قطعنامه

در باره جدال قدرت میان قطبهای تروریستی در خاورمیانه و مساله فلسطین

مصوب دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

تخاصم را از یکسو موقعیت حزب الله و رابطه اش با دولت لبنان و نقش جمهوری اسلامی و سوریه و از سوی دیگر قدرتمندی دولت اسرائیل بعنوان پرچمدار "دموکراسی" در برابر تروریسم اسلامی تشکیل میداد و همین نوع مسائل هم در جنگ ۳۴ روزه لبنان مطرح و برجسته شدند. جنگ اخیر لبنان در واقع پرده دیگری از جدال قدرت قطبهای تروریستی بود که در چارچوب عمومی مجادله این دو نیروی ارتجاعی دوران ما صورت گرفت. این رویارویی فقط به فلسطین و خاورمیانه محدود نیست و در سطح جهانی اتفاق میافتد. هر یک از این دو نیرو اهداف مشخص خود را دنبال میکنند. کمپ تروریسم دولتی و مشخصا دولت آمریکا برای تثبیت هژمونی خودش میجنگد و خاورمیانه امروز به آزمایشگاهی برای تثبیت این سلطه جوئی و هژمونی طلبی آمریکا تبدیل شده است. و از سوی دیگر اسلام سیاسی قرار دارد که دست یافتن بقدرت سیاسی و شرکت در ساختار دولتی در خاورمیانه و در کشورهای مسلمان نشین و اسلامزده را هدف قرار داده است. این کشمکش و مجادله، که امروز شرایط بحرانی و سناریوی سیاهی در عراق، وضعیت

سیاسی. این دو قطب تروریستی در دوره بعد از جنگ سرد و بویژه پس از یازده سپتامبر در يك مقياس جهانی رو در روی یکدیگر قرار گرفتند و بخصوص وضعیت سیاسی در خاورمیانه تحت تاثیر مستقیم این جدال ارتجاعی کاملا متحول شد و آنچه سنتا بحران خاورمیانه نامیده میشد شکل و ابعاد تازه ای بخود گرفت. تا آنجا که به مساله فلسطین مربوط میشود رویارویی این دو قطب تروریستی کلا مساله فلسطین را تحت الشعاع خود قرار داده و به حاشیه رانده است. جنگ اخیر لبنان نمونه مشخص و بارز این جدال قدرت بود. در این جنگ مساله فلسطین و مسائلی نظیر سرزمینهای اشغالی و مساله میلیونها آواره فلسطینی و شهرکهای یهودی نشین و مساله اورشلیم و غیره، یعنی موضوعاتی که سنتا به مساله فلسطین مربوط میشود و مضمون جنگها و یا مذاکرات بین دولت اسرائیل و نیروهای فلسطینی بوده است، اساسا مطرح نشد. نه در آغاز این جنگ، نه در طی آن و نه در آتش بس و حتی طرح "صلح پایدار" که از جانب آمریکا عنوان شد اساسا حرفی از این مسائل بمیان نیامد. مضمون واقعی و اعلام شده این

برابری واقعی هموار میکند. این بطور خلاصه موضع حزب ما در قبال مساله فلسطین است که در هردو قطعنامه تصریح شده است. اما اگر هدف تنها تاکید بر این موضع و راه حل بود تصویب يك قطعنامه جدید ضرورتی نمیداشت. مساله آنست که در شرایط حاضر موانع تازه ای بر سر تحقق این پاسخ ما به مساله فلسطین ایجاد شده است و حزب ما مثل هر حزب دخیل و فعال در تحولات که میخواهد راه تحقق اهداف و سیاستهایش را در دل شرایط مشخص و متحول در هر دوره پیدا کند موظف است این شرایط تازه را ببیند، موانع را تشخیص بدهد و روشن کند که برای حل آنها چه باید کرد. خود عنوان قطعنامه مشخصا نشان میدهد که این موانع از کجا ناشی میشود. اساس قضیه اینست که ما در فلسطین و کلا در خاورمیانه و حتی در سطح جهانی شاهد مقابله میان دو قطب تروریستی هستیم: از یکطرف سیاستهای میلیتاریستی و سلطه جویانه دولت آمریکا و همپیمانانش در دوره بعد از جنگ سرد، آنچه منصور حکمت بدست آرا تروریسم دولتی نام نهاد، و از سوی دیگر جنبش کثیف و فوق ارتجاعی اسلام

حمید تقوایی: تا آنجا که به خود مساله فلسطین و پاسخ ما به این مساله بر میگردد شرایط و موضع حزب تغییری نکرده است و بهمین دلیل هم بند اول قطعنامه حاضر مجددا بر قطعنامه سال ۲۰۰۲ تاکید میکند. راه حل نهائی و ایده آل ما کمونیستها برای حل مساله فلسطین ایجاد يك جامعه برابر و آزاد سوسیالیستی است که در آن همه مردم اسرائیل و فلسطین بتوانند فارغ از تفاوتهای ملی و مذهبی و قومی، یا بعبارت صحیحتر مذهب و ملیت و قومیتی که به آنها نسبت داده شده و هویت انسانی آنها را مسخ کرده است، بعنوان شهروندان متساوی الحقوق و برابر در يك جامعه واحد زندگی کنند. در وضعیت امروز و تا زمانی که هنوز شرایط برای تحقق این راه حل فراهم نیست ما خواستار حل مساله ملی فلسطین، یعنی خروج فوری و بی قید و شرط اسرائیل از سرزمینهای اشغالی و برسمیت شناسی کشور مستقل و متساوی الحقوق فلسطینی هستیم. این راه حل امکانپذیر و فوری مساله فلسطین در شرایط حاضر است و پاسخی است که در عین حال راه را برای پیشروی جنبش چپ و مبارزه کارگران برای رسیدن به آزادی و

محسن ابراهیمی: دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری اخیرا قطعنامه ای در رابطه با مساله فلسطین به تصویب رسانده است. (این قطعنامه در شماره ۱۵۸ انترناسیونال به چاپ رسیده است و در همین شماره مجدد چاپ میشود) عنوان این قطعنامه "در مورد جدال قدرت میان قطبهای تروریستی در خاورمیانه و مساله فلسطین" است. در همان مقدمه قطعنامه، در رابطه با حل مساله فلسطین به قطعنامه دیگری از دفتر سیاسی (ژوئن ۲۰۰۲) در رابطه با حل مساله فلسطین اشاره شده است و تاکید شده است که حل مساله فلسطین مستلزم خروج فوری و بیقید و شرط نیروهای دولت اسرائیل از سرزمینهای اشغالی و به رسمیت شناسی کشور مستقل و متساوی الحقوق فلسطینی است. با این وجود، چرا تصویب قطعنامه دیگری در همین زمینه ضروری شده است؟ آیا شرایط در طول چهار سال گذشته در سطح جهانی، در منطقه، در فلسطین، در رابطه با توازن نیروهای مختلفی که در رابطه با مسئله فلسطین نقش دارند تغییر کرده است؟ آیا تغییرات جدی ای رخ داده اند که دفتر سیاسی حزب تصویب يك قطعنامه دیگری را در دستور گذاشته است؟

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

افغانستان، و کشمکش بر سر مساله سلاحي‌هاى هسته‌اي با جمهورى اسلامى، نمونه‌هاى از آن است. مساله و امر مردم فلسطین را تماما تحت الشعاع خود قرار داده است. این شرایط صدور قطعنامه‌اي که این وضعیت جدید را مد نظر قرار بدهد، موانع و مسائل تازه را معرفی کند و راه غلبه بر آنها را نشان بدهد ضروری می‌ساخت.

محسن ابراهیمی: من به تقابل دو قطب تروریستی در جهان و تاثیرش در مساله فلسطین مجددا برمیگردم. این در قطعنامه يك مساله پایه‌اي است. ولی اینجا سؤال مشخصی که را مطرح کردم دوباره طرح می‌کنم. در خود قطعنامه به دو مانع جلی اشاره می‌شود. مانع اول، قدرت گیری نیروهای راست افراطی در اسرائیل، و مانع دوم نیروهای اسلامی در فلسطین. در جاهای دیگر قطعنامه از جنبش اسلامی در خاورمیانه هم صحبت می‌شود. با توجه به اینکه اشغال فلسطین توسط دولت نژاد پرست اسرائیل و محروم کردن مردم فلسطین از داشتن يك کشور مستقل، آواره کردن میلیونها نفر و تعدی روزمره به حقوق مردم فلسطین توسط دولت اسرائیل منشا مساله فلسطین است چرا اولاً، از راست افراطی صحبت می‌شود؟ منظور من فقط دولت اسرائیل (در قطعنامه به دولت اسرائیل هم اشاره می‌شود. و ثانیاً از نیرو گرفتن جنبش اسلامی در خود فلسطین صحبت می‌شود؟ روشن است که جنبش اسلامی يك جریان ضد سکولار، ضد انسان است. ولی تا آنجا که به اشغال اسرائیل مربوط است این جنبش به خودش به عنوان يك "نیروی مقاومت" نگاه می‌کند. لطفا در مورد هر دو این موانع صحبت کنید. راست اسرائیل و جنبش اسلامی. اینها به چه معنا مانع مردم فلسطین به رسیدن به کشور مستقل هستند؟ یا به چه معنا مانع حل مساله فلسطین هستند؟

حمید تقوایی: اگر دنیا دست ما کمونیستها بود و یا مشخصتر اگر در فلسطین و اسرائیل نیروهای چپ و رادیکال نظیر حزب کمونیست کارگری در مسند قدرت بودند مساله يك روزه حل میشد. يك جامعه سوسیالیستی در يك کشور

واحد، در جغرافیایی که امروز اسرائیل و فلسطین نامیده می‌شود، ایجاد میشد که نامش نه لزوماً اسرائیل بود و نه فلسطین و همه مردم در این جامعه بعنوان شهروندان آزاد و برابر زندگی میکردند. اما متأسفانه در جهان واقعی هنوز چپ این قدرت را ندارد و نیروهایی که امروز در برابر هم قرار گرفته‌اند و جنبشی که دارد پیش میرود راه‌لهائی را برای حل مساله فلسطین مطرح می‌کند که يك جواب بورژوازی به مساله است، یعنی تشکیل يك کشور مستقل فلسطینی در برابر اسرائیل. راه حلی که به طرح دو دولت معروف شده است. دولت آمریکا و اسرائیل و نیروهای فلسطینی از اوایل دهه نود دور يك میز نشستند و مذاکراتی را برای رسیدن به این راه حل شروع کردند. این البته جواب ایده آل و مطلوب ما به مساله نیست، این راه حلی است که از بالای سر مردم و از دید بورژوازی فلسطین به مساله جواب میدهد، اما در هر حال يك گام بجلو است چون میتواند به تشکیل دولت فلسطینی منجر بشود و به این معنی يك مانع از سر راه مبارزه واقعی مردم و کارگران برای رسیدن به آزادی و برابری را هم در فلسطین و هم در اسرائیل بر طرف کند. تشکیل کشور متساوی الحقوق فلسطینی يك گام بجلو است بخاطر اینکه راه را برای مبارزه سوسیالیستی کارگران و مردم زحمتکش در اسرائیل و فلسطین هموار میکند. از این نقطه نظر ما خواهان پیگیری و به فرجام رسیدن مذاکرات صلح برای رسیدن به يك دولت مستقل و متساوی الحقوق فلسطینی هستیم. منتهی امروز مشکل اینست که این مذاکرات متوقف مانده است.

مذاکرات صلح، که بطور مستقیم میان دولت اسرائیل و نیروهای فلسطینی از سال ۱۹۹۱ در مادرید شروع شد، از آن رو امکانپذیر شده بود که نیروهای راست افراطی و مذهبی در هر دو سو عقب رانده شده بودند و به این ترتیب شرایط برای مذاکره و رسیدن به توافق برای تشکیل نوعی دولت فلسطینی فراهم شده بود. در اسرائیل دولت اسحاق رابین روی کار آمده بود که در واقع خواهان صلح و راه حل دو دولت، هر چند با

محدودیتها و شرط و شروطی، بود و از سوی دیگر عرفات و سازمان الفتح دولت اسرائیل را از ۱۹۸۸، سه سال قبل از شروع مذاکرات مادرید برسمیت شناخته بودند. این پروسه با روی کار آمدن راست افراطی در اسرائیل، دولت نتانیاهو متوقف شد و از همان موقع معلوم بود که دیگر پروسه مذاکرات بجائی نمیرسد. دوباره سرباز زدن از مذاکره و تحقیر عرفات و الفتح و یورش به مناطق اشغالی و کمپهای آوارگان فلسطینی شروع شد و عملاً طرح مذاکره برای صلح معلق ماند و کنار گذاشته شد.

این قدرت گیری راست افراطی در اسرائیل یکی از عواملی بود که در طرف مقابل نیز موقعیت نیروهای اسلامی یعنی راست مذهبی افراطی در جامعه فلسطین را تقویت کرد. زمینه وجودی و رشد این نیروها در فلسطین و در منطقه خاورمیانه را از مدتها قبل جنبش اسلام سیاسی فراهم آورده بود. نیروهای اسلامی نظیر حماس و جهاد اسلامی که در فلسطین حضور داشتند و فعال هم بودند با قدرتی راست افراطی در دولت اسرائیل و به بن بست رسیدن مذاکرات به جلو صف رانده شدند و دست بالا را پیدا کردند. بخصوص بعد از مرگ عرفات نیروهای اسلامی نفوذ بیشتری پیدا کردند و حماس در دولت خود گردان بعنوان يك نیروی اصلی و عمده شریک شد.

در زمان انتخاب شدن نتانیاهو منصور حکمت در ستون اول انترناسیونال شماره ۲۱، به این نکته اشاره می‌کند که با روی کار آمدن راست مذهبی و افراطی در اسرائیل پروسه مذاکرات متوقف خواهد شد. او پیش بینی می‌کند که قدرتی راست در اسرائیل نیروهای اسلامی در فلسطین را هم تقویت می‌کند و امروز می‌بینیم این پیش بینی واقعیت پیدا کرده است. نیروهای اسلامی تقویت شده‌اند، مذاکرات صلح به بن بست رسیده است و چشم اندازی هم برای از سر گیری آن وجود ندارد. همین اواخر، بعد از جنگ لبنان، این بحث مطرح شد که يك دولت ائتلافی متشکل از حماس و الفتح تشکیل بشود که دولت اسرائیل را برسمیت بشناسد و دوباره مذاکرات "نقشه راه" از سر گرفته شود اما حماس اعلام کرد اسرائیل را

برسمیت نمیشناسد و اگر این پیش شرط تشکیل دولت ائتلافی باشد در آن شرکت نخواهد کرد. و به این ترتیب بن بست همچنان بجای خود باقیمانده است. این مساله اخیر نمونه مشخصی است از اینکه چطور نیروهای راست بر سر مذاکرات صلح سنگ اندازی میکنند. این نیروها حتی اگر تحت فشار افکار عمومی و یا نیروهای چپ و صلحدوست از صلح و حل مساله فلسطین صحبت کنند عملاً اشتیاقی برای آن نشان نمیدهند و پروسه صلح را در عمل متوقف کرده‌اند. بند دوم قطعنامه همین حقیقت را بیان می‌کند که نیروهای راست افراطی در اسرائیل و نیروهای اسلامی در فلسطین مانعی بر سر راه حل مساله فلسطین هستند.

محسن ابراهیمی: در رابطه با جنبش اسلامی از يك جنبه دیگر هم سئوالی مطرح است. در قطعنامه نه فقط از نیرو گرفتن نیروهای اسلامی در فلسطین بلکه حتی از قدرت گرفتن جنبش اسلام سیاسی در خاورمیانه به عنوان يك مانع در مقابل حل مساله فلسطین اسم برده میشود. آیا میتوان تصور کرد که دست اسلام سیاسی از فلسطین کوتاه شده است (به عنوان مثال همین جریان اسلامی حماس در فلسطین تحت فشارهای مردم صلح طلب مجبور شود به عنوان مثال با محمود عباس وارد يك ائتلاف بشود و مجبور شود دولت اسرائیل را به رسمیت بشناسند. یعنی از اینتلوژوی اسلامی خودش کوتاه بیاید) اما جنبش اسلامی در عین حال در خاورمیانه به عنوان يك نیروی قابل توجه سرچایش بماند. آیا چنین سناریویی واقعی است؟ به این معنا بعد از کوتاه شدن دست جنبش اسلامی از فلسطین میشود گفت که هنوز جنبش اسلامی در مقابل مساله فلسطین مانع ایجاد خواهد کرد و خواهد توانست مانع ایجاد کند؟ چرا از اسلام سیاسی به عنوان يك پدیده وسیعتر منطقه‌اي به مثابه يك مانع در مقابل مساله فلسطین اسم برده میشود؟

حمید تقوایی: وقتی می‌گوئیم جنبش اسلامی يك مانع است این فقط محدود به چارچوب فلسطین نیست. این مساله را نباید صرفاً به معنای محلی و رو در روئی مستقیم نیروها

درك کرد. جنبش اسلامی توانسته در سطح جهانی در مقابل آمریکا و متحدینش عرض اندام کند و بخصوص در خاورمیانه بعد از تهاجم به عراق، که فاکتور خیلی مهمی است، نیروهای اسلامی کاملاً افسار گسیختند و زمینه رشد زیادی در عراق و کل خاورمیانه پیدا کردند و در نتیجه نفوذ جمهوری اسلامی هم در عراق و منطقه بیشتر شد و به این ترتیب اسلام سیاسی توانست در خاورمیانه موقعیت خودش را تقویت کند. به نظر من حمله آمریکا به عراق و درماندگی آمریکا در این حمله و شکست سیاسی آمریکا و متحذینش در این عرصه باعث شده است که اسلام سیاسی بتواند کاملاً از این شرایط استفاده کند و به رشد سرطانی خودش در منطقه ادامه بدهد. وقتی به صحنه فلسطین نگاه کنید می‌بینید حماس و حزب الله هر دو نیروهای فعال جنبش اسلام سیاسی هستند و رابطه تنگاتنگی با جمهوری اسلامی دارند. جمهوری اسلامی از هر نظر، از نظر نظامی، از لحاظ پرسنلی، از نظر مالی، از نظر سیاسی و ایدئولوژیک، وسیعاً از این نیروها حمایت می‌کند. سوریه هم بازیگر دیگری است که نقش مشابهی دارد اما البته موقعیت جمهوری اسلامی بعنوان ستون فقرات جنبش اسلام سیاسی و تنها دولت اسلامی که نزدیک به سه دهه است در ایران قدرت را بدست دارد مهم تر و تعیین کننده تر است.

بر متن این واقعیات عمومی است که قطعنامه اعلام می‌کند جنبش اسلام سیاسی مانعی بر سر مساله فلسطین است. این حقیقت را نباید فراموش کنیم که جنبش اسلام سیاسی همیشه از مساله فلسطین و محرومیت مردم فلسطین ارتزاق و سوء استفاده کرده است و بر مبنای محرومیت و آوارگی و درد و رنج مردم فلسطین بخود مشروعیت داده و سیاستهای ضد انسانی اش را توجیه کرده است. گرچه تاریخاً جنبش اسلام سیاسی از فلسطین پا نگرفت- يك شاخه این جنبش در افغانستان و طالبان و شاخه دیگرش در جریان اسلامی و ظهور خمینی که در برابر انقلاب ۵۷ و برای درهم کوبیدن این انقلاب و بخصوص مقابله با "خطر چپ" بجلو رانده شد ریشه دارد- و سابقه هر دو این

جریانات نیز به دوره قبل از ختم جنگ سرد در دهه هشتاد میلادی برمیگردد، ولی در همان دوره هم مساله فلسطین و محرومیت مردم فلسطین و ظلم و فشار و سرکوبی که نزدیک به نیم قرن دولت اسرائیل با حمایت کامل دولت آمریکا و دولتهای غربی به مردم فلسطین اعمال کرده بود، اینها همه دستمایه و زمینه سیاسی- اجتماعی رشد اسلام سیاسی بود. اگر بخاطر داشته باشید در جریان جنگ ایران و عراق خمینی از فتح قدس از طریق کربلا صحبت میکرد و هنوز هم جمهوری اسلامی هرسال روز قدس برگزار میکند و علیه اسرائیل از این نوع شعارها سر میدهد. در واقع جمهوری اسلامی سعی میکرد حتی به جنگ با عراق از طریق ضد اسرائیلی گری مشروعیت و حقانیت بدهد. يك پایه هویتی و ایدئولوژیک و میشود گفت استراتژیک جنبش اسلامی از همان آغاز نفی اسرائیل و به رسمیت نشناختن آن بوده است. نابودی اسرائیل شعار و خواستی بود که خمینی اعلام کرد و امروز احمدی نژاد هم همین را میگوید و موضع حماس و حزب الله هم همین است. شاخه طالبان و القاعده هم خواستار نابودی اسرائیل است. این يك موضع مشترک و پایه ای و هویتی برای کل نیروهای جنبش اسلام سیاسی - البته منهای شاخه پرو آمریکائی آن- است. این نیروها بنا به هویت اسلامی و استراتژی سیاسی خود نمیتوانند اسرائیل را برسمیت بشناسند. جدا از این عامل پایه ای، جنگ طلبی اسلام سیاسی و دامن زدن به يك فضای جنگی و پر تنش در خاورمیانه، عملیات تروریستی علیه مردم اسرائیل و دامن زدن به تفرقه مذهبی و قومی بین مردم فلسطین و اسرائیل از جمله عوامل دیگری است که جریانات اسلامی را در برابر امر و مساله مردم فلسطین و مشخصا مذاکرات صلح و طرح دو دولت قرار میدهد.

با توجه به این نکات در پاسخ به این سؤال شما که آیا امکان هست که نیروهای اسلامی در خود فلسطین ضعیف شوند ولی همچنان در خاورمیانه و جهان موقعیت فعلی خود را داشته باشند باید بگویم گرچه چنین امکانی وجود دارد ولی احتمال اش بسیار ضعیف است.

تحقق این امر مستلزم آنست که با جمهوری اسلامی رابطه اش با حماس قطع شود و یا خود جمهوری اسلامی هم بنوعی استحاله پرو آمریکائی پیدا کند که البته در این صورت اخیر دیگر موقعیت سیاسی- اجتماعی فعلی در منطقه و در جهان را نخواهد داشت. در مورد نیروهای اسلام ضد آمریکائی در عراق و افغانستان هم همین امر صادق است. در هر حال تصور نیروهای اسلامی تضعیف شده و پرو آمریکائی در فلسطین در عین وجود و نفوذ نیروهای اسلامی ضد آمریکائی ضد اسرائیلی در منطقه زیاد واقع بینانه به نظر نمیرسد. این شرایط بسیار ویژه و استثنائی خواهد بود. به سختی قابل تصور است که از یکسو همین وضعیت امروز در عراق و افغانستان ادامه داشته باشد، جمهوری اسلامی هم همچنان مشغول کشمکش با آمریکا و تبلیغات ضد آمریکائی- ضد اسرائیلی باشد و نیروهای اسلامی در چهار گوشه دنیا و از جمله در شهرهای اسرائیل مشغول عملیات انتحاری باشند، یعنی شرایطی که همانطور که در سئوالتان اشاره کردید جنبش اسلام سیاسی مشخصات امروزی خودش را حفظ کرده است، و از سوی دیگر در يك جزیره ای به اسم اسرائیل و فلسطین نیروهای اسلامی سربراه شده باشند و مشغول مذاکره و حل صلح آمیز مساله فلسطین باشند. این سناریوی بسیار نامحتملی است.

اساس مساله اینست که مساله فلسطین و محرومیت مردم فلسطین بقول منصور حکمت "سرمایه سیاسی" جنبش اسلامی است و بهمین دلیل این جنبش خواهان حل مساله فلسطین نیست. اصولا در دستور کار جنبش اسلام سیاسی حل مساله فلسطین هیچ جایگاهی ندارد. و این جنبش هیچوقت چنین ادعائی نداشته است. بر عکس جنبش اسلامی همیشه بر نابودی اسرائیل پا فشرده و همیشه تلاش کرده است که از این طریق از زخم کهنه مردم فلسطین و احساسات به حق ضد آمریکائی و ضد اسرائیلی آنان به نفع اهداف ارتجاعی خود برای دست یافتن بقدرت سیاسی و شریک شدن در ساختار دولتی در کشورهای اسلامزده و در خاورمیانه استفاده کند. این نوع سهم خواهی

در قدرت تمام فلسفه و علت وجودی جنبش اسلام سیاسی است. یعنی کاملا برخلاف نیروی نظیر الفتح و ناسیونالیسم فلسطینی که علت وجودی و هویتشان رسیدن به دولت فلسطینی است و به هر ترتیبی و در هر شرایطی با جنگ و یا صلح این هدف را دنبال میکنند برای جنبش اسلام سیاسی این امر نقشی تماما ایزاری و جانبی دارد. فلسفه وجودی جنبش اسلامی تصرف قدرت سیاسی و برپا کردن حکومتهای اسلامی است. میگویند اسلام باید دنیا را فتح کند و در این راه مساله فلسطین و محرومیت مردم فلسطین را در جهت اهداف خود بکار میگیرند. جنبش اسلام سیاسی برای تحقق اهدافش در واقع نه به حل مساله فلسطین و تشکیل دولت فلسطینی در کنار اسرائیل بلکه به لاینحل ماندن این مساله نیازمند است. و به این معنی جنبش اسلام سیاسی همیشه مانعی بر سر راه حل مساله فلسطین خواهد بود.

محسن ابراهیمی: میخوام سؤال را از يك جنبه دیگر مطرح کنم. جنبش اسلامی تاریخا در هر زمانی شکل گرفته باشد يك چیز روشن است. شما خودتان در صحبتتان الان تاکید کردید که اشغال فلسطین توسط اسرائیل و جنایات اسرائیل در فلسطین زمینه و منشا تغذیه این جنبش بوده است. جنبش اسلامی از سیاستهای راست ارتجاعی اسرائیل در فلسطین همیشه از لحاظ سیاسی تغذیه کرده است. در اینصورت اگر دولت اسرائیل تحت فشار و تعرض يك جنبش صلح طلب و سکولار مجبور بشود تشکیل کشور مستقل فلسطینی را برسمیت بشناسد، در این صورت زمینه تغذیه جنبش اسلامی محو شده است. البته تا آنجاییکه به مساله فلسطین مربوط است. جنبش اسلامی دیگر نمیتواند با اتکا به اشغال فلسطین و تعدی و تجاوز دولت اسرائیل از این زمینه تغذیه کند و خودش را به عنوان يك جنبش فعال و زنده در فلسطین نگه دارد. چرا به این مساله نباید به این صورت نگاه کرد که به اسرائیل باید فشار آورد و اسرائیل را مجبور کرد مشخصا تشکیل کشور مستقل فلسطینی را برسمیت بشناسد و به این معنا دست اسلام سیاسی هم از سر مردم فلسطین کوتاه بشود.

حمید قزاقی: دقیقا همینطور است و قطعنامه هم بر این تاکید میکند. اما این فقط نیمه ای از واقعیت است. مساله اینست که جنبش فلسطین وقتی میتواند به نتیجه برسد که دولت فلسطین در کنار اسرائیل و متساوی الحقوق با آن تشکیل بشود یعنی دو دولت و دو کشور اسرائیلی و فلسطینی در کنار هم وجود داشته باشند. برسمیت شناسی اسرائیل از طرف فلسطینیان نیز یکی از ملزومات تحقق این راه حل است. از این نقطه نظر مساله فلسطین با حالت کلاسیک مساله ملی فرق میکند. بعنوان مثال جدائی طلبان باسک و یا نیروهای جنبش ملی در کردستان ایران کشور و دولت مرکزی را برسمیت میشناسند و برای جدائی و یا خودمختاری بخشی از این کشور بزرگتر (منطقه باسک و یا کردستان) میجنگند. در این موارد موجودیت و مشروعیت کشور بزرگتر فرض گرفته میشود و مورد سؤال هیچ کسی نیست. در حالیکه در مورد فلسطین مساله اینست که يك کشور و دولتی بنام اسرائیل در يك منطقه و با بیرون راندن و آواره کردن مردم آن تشکیل شده است. در آغاز جنبشی که علیه اسرائیل شکل گرفته بود این دولت و کشور را برسمیت نمیشناخت و خواستار خروج نیروهای اشغالگر از کل سرزمین فلسطین بود. اما بعد از گذشت چند دهه و شکل گرفتن جامعه اسرائیل دیگر حذف و نابودی آن نه امکانپذیر بود و نه امرمترقی و رو بجلوئی محسوب میشود و به این ترتیب عملا و بطور ابزکتیو مساله اشغال و مبارزه با اشغالگر به مساله ملی و مبارزه برای تشکیل "دولت خودی" تغییر یافت. تحت این شرایط عینی بود که از اواخر دهه هشتاد الفتح و برخی نیروهای دیگر در جنبش فلسطین اسرائیل را به رسمیت شناختند و به این ترتیب طرحهای مختلفی برای حل مساله فلسطین بر مبنای موجودیت دو دولت فلسطینی و اسرائیلی در کنار یکدیگر مطرح شد و روی میز مذاکرات قرار گرفت. اما در شرایط حاضر جنبش اسلام سیاسی مساله را دوباره چند دهسال به عقب برده است. نیروهای اسلامی معتقدند اسرائیل باید کلا از نقشه حذف شود. این اعتقاد همانطور که قبلا اشاره

کردم برای جنبش اسلامی امری ایدئولوژیک و هویتی است، ناشی از ناسیونالیسم افراطی و تمامیت ارضی خواهی او نیست، بلکه منطبق با استراتژی و اهداف ارتجاعی ایست که کل جنبش اسلام سیاسی در همه جا تعقیب میکند. جنبش اسلامی بخاطر هویت مذهبی-ایدئولوژیک اش، که کاملا با استراتژی سهم خواهی او در قدرت سیاسی خوانائی دارد، شعار حذف اسرائیل را سر میدهد و این در چارچوب حل مساله ملی به معنای موکول کردن این راه حل به يك امر غیر ممکن است. این "غیر ممکن" جای مهمی در استراتژی اسلام سیاسی بازی میکند. مساله فلسطین و محرومیت مردم فلسطین سرچشمه و منشا قدرتگیری جنبش اسلامی است و مقابله مذهبی- قومی با نفس موجودیت اسرائیل مساله را لاینحل میگذارد و اجاره نمیدهد این سر منشا خشک شود. و تمام ضرورت و مطلوبیت سیاسی شعار و موضع "حذف اسرائیل" برای جنبش اسلامی در همین است.

محسن ابراهیمی: در قطعنامه از دو چشم انداز در مقابل مردم فلسطین و اسرائیل و کلا مردم منطقه صحبت میشود. يك چشم انداز که همین الان وجود دارد. در حقیقت جنگ قدرت میان دو قطب تروریستی و وضعیتی که بر سر مردم الان حاکم است. چشم انداز ارتجاعی. در نقطه مقابل از چشم انداز خاورمیانه مدرن و سکولار و آزاد و برابر در مقابل دورنمای ارتجاعی جنگ قدرت قطبهای تروریستی صحبت میکند. شاخصهای اصلی این دو چشم انداز که این دو را در مقابل هم قرار میدهند چه ها هستند؟ اگر شما

بخواهید تصویری بدهید که شاخصهای اصلی دو چشم انداز در مقابل مردم فلسطین چه ها هستند چه چیزهایی را بر می شمارید؟ **حمید قزاقی:** چشم انداز مطلوب ما همانطور که در قطعنامه تصریح شده يك خاورمیانه سکولار و آزاد و برابر است و به نظر من چنین جامعه ای فقط میتواند يك جامعه سوسیالیستی باشد. همانطور که بالاتر اشاره کردم اگر در اسرائیل و فلسطین نیروهای چپ، نیروهای کمونیسم کارگری در قدرت بودند حتما دور يك میز می نشستند و يك

کشور واحد تشکیل میدادند که در آن نه مذهب و نه قومیت و نه هیچ عامل دیگری بجز انسانیت و رفاه و برابری انسانها ملاک قرار نمیگرفت. جامعه ای که بجای دولتهای متساوی الحقوق در دو کشور، شهروندهای متساوی الحقوق در یک کشور واحد بر برسمیت میشناخت و مبنای موجودیت خود قرار میداد. جامعه ای که مرزهای خود را بر روی همه باز میکرد و اعلام میکرد هر کس را که بخواید در این جامعه زندگی کند، اعم از "مسلمان" و "یهودی" و "فلسطینی" و "اسرائیلی" و یا هر تقسیمبندی غیر انسانی دیگری، بعنوان شهروندان خود برسمیت میشناسد و حرمت و حقوق انسانی شان را محفوظ میدارد. جامعه ای که مذهب رسمی ندارد، هم از نظر سیاسی و هم اجتماعی کاملاً سکولار است، ملیت و قومیت در آن جایی ندارد، سرزمین و خاک و مرز و تاریخ خود را تقدیس نمیکند، در یک کلام یک جامعه انسانی و مبتنی بر حرمت انسانها. یک جامعه آزاد و برابر سوسیالیستی! این افق و چشم اندازی است که ما در برابر مردم اسرائیل و فلسطین قرار میدهیم.

در برابر این چشم انداز آلترناتیو سیاهی قرار دارد که امروز از جانب نیروهای ارتجاعی از هر دو طرف، هم از طرف آمریکا و اسرائیل و کمپ تروریسم دولتی و هم از جانب اسلام سیاسی در برابر مردم گذاشته میشود. یعنی تعریف جامعه و تشکیل دولت و کشور بر مبنای قومیت و مذهب و توجیه و حقایق و مشروعیت گرفتن از تعصبات قومی و ملی و مذهبی.

به نظر من آنچه امروز دولت آمریکا بعنوان طرح "خاورمیانه بزرگ" از آن نام میبرد و آن چیزی که اخیراً نیروهای اسلامی "خاورمیانه اسلامی" میخوانند، هر دو این طرحها علیرغم اینکه از طرف دو کمپ متخاصم عنوان میشوند مبانی و وجوه مشترک زیادی دارند. هر دو طرح در مقابل مدنیت و جامعه مدنی هستند و تجدید تعریف جغرافیای خاورمیانه بر اساس مذهب و قومیت، و یا بقول طراحان خاورمیانه بزرگ، "خون و ایمان" را مد نظر دارند. جنبش اسلامی خواهان تشکیل جوامع اسلامی است و آمریکا خواهان

جوامع قومی - مذهبی نظیر آنچه ملقمه ای از جنگ و سازش این نیروها در عراق و افغانستان بر سر مردم آورده است. کشورهایی که شهروندانش را ابتدا بر اساس خون و نژاد و مذهب و قومیت و ملیت تقسیم بندی میکند و بعد دولتی از سران خود گمارده این دار و دسته ها را بالای سر مردم قرار میدهد. این معنای "دموکراسی" به روایت نئونکسرواتیسیم غرب و معنای جامعه به روایت اسلام سیاسی است. میبینید که آلترناتیوهای دو قطب تروریستی که امروز در خاورمیانه در برابر هم قرار گرفته اند بسیار به یکدیگر نزدیکند و جهت و هدف مشترکی دارند. یک جهت و هدف کاملاً ارتجاعی و ضد انسانی. در برابر این سناریوی سیاه نیروهای چپ و آزادیخواه باید با پرچم سکولاریسم و آزادیخواهی و برابری طلبی قد علم کنند و آنرا به عقب برانند.

محسن ابراهیمی: حمید تقوایی، در پاسخ به سؤال قبلی من در حقیقت از موانع چشم انداز پیشرو و مترقی و یک جامعه آزاد و سکولار در فلسطین و اسرائیل صحبت کردید. در یک کلمه دو جنبش ارتجاعی که الان در منطقه حاکم هستند: جنبش اسلامی و جنبش نژاد پرست اسرائیل. دو جنبشی که پشتشان به دو قطب تروریسم جهانی متکی است. در مورد موانع صحبت کردید ولی برای رفع این موانع، برای مقابله با این موانع چه آمیسی است؟ چه شرایطی وجود دارد؟ زمینه واقعی، زمینه اجتماعی و سیاسی در منطقه چقدر برای مقابله با این موانع آماده است و مشخصاً باید چه کارهایی برای رفع این موانع در مقابل آن چشم انداز انسانی و آزادیخواهانه و برابری طلبانه انجام داد؟

حمید تقوایی: به نظر من اولین نتیجه ای که از این بحث میشود گرفت اینست که اساس و محور حل مساله فلسطین نیروهای چپ هستند. نیروهای چپ باید با پرچم مدنیت و سکولاریسم بمیدان بیایند و مردم را به زیر این پرچم فرا بخوانند. در خود فلسطین، در خاورمیانه و در سطح جهانی. این نیروی چپ هست که امروز در مقابل دو قطب ارتجاعی کلید حل مساله فلسطین را در دست دارد. و این نیرو است که باید به میدان بیاید و قدرت پیدا کند.

برای اینکه مساله روشن تر شود اجازه بدهید مورد عراق را در نظر بگیریم. امروز در جامعه عراق چه نیروهای اشغالگر و چه نیروهای بومی مذهبی و قومی که در مقابل و یا در کنار اشغالگران قرار گرفته اند، هیچک مدینت و سکولاریسم را نمایندگی نمیکنند. آمریکا دست اندر کار درست کردن نظام و دولتی هست که کاملاً به اسلام و قصاص متکی است و از نیروهای ملی و اسلامی طرفدار غرب تشکیل شده است. در مقابل هم بقایای بعثیستها و اسلاميون ضد آمریکائی قرار گرفته اند که میخواهند همین نوع جامعه را تحت پرچم قرآن و قصاص و اسلام برپا کنند. این نیروها امروز بجان هم افتاده اند و تراژدی و سناریوی سیاه عراق را بوجود آورده اند. راه نجات و برون رفت از این وضعیت چیست؟ در گام اول باید یک جامعه مدنی متعارف در عراق مستقر شود تا مردم بتوانند بر اساس حقوق شهروندی در آن زندگی کنند. این حداقلی است که مردم میخواهند ولی رسیدن به همین حداقل عملاً به قدرت گیری نیروی چپ و جنبش کمونیستی در جامعه عراق گره خورده است. هیچ نیرو و حزب و سازمان دیگری در صحنه مبارزه برای مدنیت در صحنه نیست. چه در جنبش ملی - اسلامی علیه آمریکا، چه در صف نیروهای متحد آمریکا و نیروهای شریک در دولت عراق، در هیچیک از این گروهها نه ذره ای مدنیت و ترقیخواهی یافت میشود و نه چنین آینده ای را به کسی وعده میدهند. حتی تحقیق حداقل جامعه مدنی و متعارف در عراق موکول به قدرت گیری نیروهای چپ در این جامعه است.

در مورد فلسطین هم عیناً همین مساله صادق است. نیروهای بین المللی و محلی در گیر در مساله فلسطین هم جنس و هم جنبش با نیروهای در گیر در عراق هستند البته با این تفاوت که در اینجا دولت اسرائیل هم به این مجموعه ارتجاعی اضافه شده است. تنها نیروی که میتواند و باید از یکسو آمریکا و اسرائیل را تحت فشار قرار بدهد و آنانرا مجبور کند به میز مذاکره برگردند و مساله فلسطین را حل کنند و از سوی دیگر نیروهای اسلامی را به عقب برانند و

از سر راه مردم فلسطین جارو کند فقط نیروی چپ جامعه است. ناسیونالیسم عرب يك دوره بجلو آمد و سترونی خودش را نشان داد و کنار رفت و یکی از پیامدهای شکستش یا گرفتن جنبش اسلامی در فلسطین بود که اساساً امر و هدف دیگری را دنبال میکنند و خواستار حفظ و تداوم مساله فلسطین است. بنا بر این امروز هیچ نیرو و جنبش اجتماعی بجز جنبش و نیروهای چپ در فلسطین و خاورمیانه نیست که مردم محروم فلسطین را برای رسیدن به خواستهای بر حق و فرو کوفته شان و در اولین گام تشکیل دولت فلسطینی، نمایندگی کند و برای تحقق آن مبارزه کند. موقعیت امروز نیروی چپ در اسرائیل و خاورمیانه هر چه باشد آینده به این نیرو متعلق است.

محسن ابراهیمی: در حقیقت شما علاوه بر چپ و نیروهای سکولار در منطقه و در سطح جهانی، از جنبه سوم صحبت میکنید که طرحش قبلاً مطرح شده است و حزب کمونیست کارگری هم برای تحقق این جنبه سوم در سطح جهان دارد تلاش میکند. در رابطه با جنبه سوم يك سؤال مشخص دارم. به طور واقعی جریانات سیاسی، جریاناتی که خود را چپ مینامند در سطح جهان علیه دولت اسرائیل مشغول فعالیت هستند. ولی بخشی از این جریانات در عین حال که علیه اشغالگری اسرائیل دارند فعالیت میکنند، در قبال جنبش اسلامی سکوت میکنند. حتی بخشی به طور فعال از جنبش اسلامی حمایت میکنند. سؤال من در مورد بخشی که به طور فعال از جنبش اسلامی حمایت میکنند نیست. بلکه بر سر آن بخشی از این جریانات است که در قبال جنبش اسلامی سر مساله فلسطین سکوت میکنند. آیا این بخش در جنبه سوم هیچ جایگاهی میتواند داشته باشد؟ و اگر نه چرا؟

حمید تقوایی: جنبش جنبه سوم در بیانیه اش مبارزه علیه هر دو قطب تروریسم دولتی غرب و تروریسم اسلامی را هدف و وظیفه خود اعلام کرده است. طبعاً هر نیروی که با هر يك از این دو قطب مبارزه کند بی آنکه به قطب مقابل تخفیف بدهد میتواند در فعالیتهای جنبه سوم

شریک باشد و خودش را جزء این جنبش بداند. ما معتقدیم و امیدواریم که در حین این فعالیتهای این نیروها بیشتر و بیشتر به بیانیه جنبه سوم نزدیک شوند و در پراتیک و تجربه مبارزه خود در یابند که در واقع مبارزه علیه يك قطب بدون اینکه در مقابل قطب دیگر بایستید عملی نیست.

در همه جای دنیا این دو قطب تروریستی به یکدیگر زمینهدار میدهند و همدیگر را تقویت میکنند. هر يك به جنایتهای طرف مقابل انگشت میکندازد تا جنایات خود را توجیه کند. بنا بر این شما نمیتوانید فقط در مقابل یکی بایستید و در برابر جنایتهای طرف مقابل اش سکوت کنید. همانطور که اشاره کردید متأسفانه گرایش وجود دارد که خودش را هم چپ میداند اما فقط در برابر آمریکا و

اسرائیل می ایستد و اعتراضی به اسلام سیاسی ندارد. این سکوت اجازه نمیدهد که این چپ "ضد آمریکائی" در برابر آمریکا نیز رادیکال و پیگیر باشد. فرض کنید يك نیروی چپ در اسرائیل و یا در کشورهای غربی بخواید صرفاً سیاستهای آمریکا را در فلسطین و یا در همین جنگ اخیر لبنان محکوم کند حتی اگر مستقیماً از حزب الله و نیروهای اسلامی دفاع نکند خواه ناخواه و عملاً در صف اسلام سیاسی قرار میگردد. ما در تظاهراتی که در اروپا علیه جنگ لبنان شکل گرفت مشاهده کردیم که نیروهای چپی که فقط میخواستند علیه اسرائیل شعار بدهند خواه ناخواه در کنار نیروهای اسلامی قرار گرفتند که در همان صف تظاهرات با عکس شیخ نصرالله و شعار رهبر ما حزب الله شرکت کرده بودند و زندهای بدون حجاب را به صفوفشان راه نمیدادند. این نوع چپها عملاً به سیاهی لشکر اسلاميون تبدیل میشوند و عملاً ناخواسته به صف يك ارتجاع در برابر ارتجاع دیگر می پیوندند.

بنا بر این خیلی روشن است که در خیابانها و در عمل غیر ممکن است در قبال مسائلی که پای هر دو کمپ ارتجاعی در میان است فقط علیه آمریکا بایستید. واقعیت اینست که اعتراض رادیکال و چپ به غرب و سیاستهای میلیتاریستی آمریکا و اعتراض به اسلام سیاسی

از يك موضع سوم، از موضع مردم متمدن جهان صورت میگیرد. انتقادی که اسلام سیاسی به غرب دارد هیچ ربطی به منافع مردم دنیا ندارد و کاملاً بر يك ضد آمریکائی گری و ضد اسرائیلی گری ارتجاعی متکی است. آنچه که اسلام سیاسی با آن مخالف است چیزی جز تمدن و مدنیت و دستاوردهای فرهنگی و علمی و انسانی بشریت نیست. اسلام سیاسی به مدرنیسم و آزادی و برابری زن و مرد و آزادی عقیده و افکار نو و طرد خرافات مذهبی معترض است و از يك موضع تماماً ارتجاعی در برابر "شیطان بزرگ" قرار میگیرد. از آن طرف نقد آمریکا هم به اسلام سیاسی نقدی از دید جهان متمدن نیست. در يك کلمه دولت آمریکا و دولت‌های اروپائی به جنایات نیروهای اسلامی در کشورها و جوامع بومی خود این نیروها نقد و اعتراضی ندارند بلکه حتی تحت لوای نسبیت فرهنگی آنرا توجیه هم میکنند. آنچه دولت‌های غربی به آن معترض اند در واقع تناقض و تضاد منافع نیروهای اسلامی با سیاستها و منافع خود آنهاست و نه جنایتهای نیروها و دولت‌های اسلامی در حق مردم جامعه‌ای که در آن فعالند و یا حاکم اند. مضمون انتقاد و اعتراضی که نیروهای این دو کمپ ارتجاعی بیکدیگر دارند خودش ارتجاعی است و ربطی به مردم ندارد. همانطور که در قطعنامه هم تصریح شده مبارزه با این دو قطب از يك موضع چپ و رادیکال و انسانی مستلزم نقد و اعتراض علیه هر دو آنانست. بیانیه جبهه سوم نیز بر این حقیقت تأکید میکند. این يك اصل پایه‌ای در تعیین سیاست و تاکتیک و نقشه فعالیت علیه دو قطب تروریستی است.

محسن ابراهیمی: دو تا سؤال پایانی دارم که مربوط به بند آخر قطعنامه است. چند جمله را از آخر قطعنامه عیناً نقل میکنم. قطعنامه گفته است که: "رهائی واقعی و آزادی و برابری مردم در فلسطین و اسرائیل منوط به تحقق سوسیالیسم در این جوامع است. حل مساله فلسطین راه مبارزه توده‌های کارگر و زحمتکش در منطقه را برای استقرار سوسیالیسم هموار خواهد کرد." سؤال اولم در این رابطه این است که

ممکن است آزادی و برابری و استقرار سوسیالیسم چشم انداز دوری باشد. این را از نقطه نظر توازن قوا میگویم. با این حساب ممکن است وضعیتی را تصور کرد که در آن مساله فلسطین حل شده است، یعنی تشکیل کشور مستقل فلسطین متحقق شده است ولی هنوز جامعه سوسیالیستی مستقر نشده است. برعکس درست نیست. یعنی اگر سوسیالیسم در منطقه واقعاً مستقر بشود قطعاً مساله فلسطین هم حل شده است. کمی در رابطه با تفاوت این دو یعنی رهائی واقعی مردم فلسطین از یکطرف و حل مساله فلسطین و تمایز و تفاوت اینها صحبت کنید.

حمید ققوائی: مساله فلسطین به معنای اخسی که ما بکار میبریم يك مساله ملی است که به خواست تشکیل کشور و دولت فلسطینی مربوط میشود. پرچم این خواست اساساً هم از لحاظ سیاسی و هم سنتاً در دست ناسیونالیسم فلسطینی و ناسیونالیسم عرب بوده است ولی در عین حال این بی سرزمینی برای کارگر و زحمتکش فلسطینی هم يك مساله اساسی است، آوارگی و بیحقوقی و تهاجم نظامی و سرکوب مدام از طرف دولت اسرائیل يك مساله واقعی برای میلیونها مردم محروم فلسطینی است. طبعاً تا این مسائل حل نشود کارگر و زحمتکش فلسطینی نمیتواند به مشکلات پایه‌ای تری که از شرایط اقتصادی و اجتماعی در خود فلسطین نشأت میگیرد بپردازد و این مسائل را حل کند. در فلسطین در همین دوره کوتاهی که دولت خودگردان تشکیل شد و الفتح روی کار آمد چنان مردم از فساد دولت خود گردان سر خوردند که به حماس روی آوردند و يك علت انتخاب شدن حماس این مساله بود. همین دوره کوتاه کافی بود تا مردم بفهمند که دولت "خودی" و "غیر خودی" فرقی نمیکند، در هر حال دستگاه حکومتی منافع و خواستههای آنان را نمایندگی نمیکند. این تجربه در صورتیکه مساله فلسطین حل بشود و دولت "خودی" فلسطینی بوجود بیاید به يك واقعیت هرروزه در زندگی مردم بدل خواهد شد. این به کارگر و زحمتکش فلسطینی اجازه میدهد که تازه متوجه ریشه دردها و

محرومیت‌هایش بشود و بفهمد که این تفاوت طبقاتی و استثمار و نظام غیر انسانی سرمایه داری است که منشأ نابرابریها و تبعیضات و محرومیت‌هاست، بفهمد که با کشور و پرچم و سرود ملی این مسائل حل نمیشود و چه بسا که تضاد و تبعیض طبقاتی تشدید هم خواهد شد. سرمایه داری کشور نویی فلسطینی نیز تسمه از گردن کارگر فلسطینی خواهد کشید و از این نقطه نظر فرق چندانی با دولت سرمایه داری در اسرائیل نخواهد داشت. این زمینه را فراهم میکند برای اینکه کارگر فلسطینی و اسرائیلی بیشتر بهم نزدیک شوند و متوجه شوند که مساله شان اختلافات قومی و مذهبی و ملی نیست بلکه اختلاف طبقاتی با آن دولتهائی است که بر سرشان سوار شده اند و جامعه را حول سود آوری سرمایه داران و منافع طبقه حاکمه سازمان داده اند و میگردانند. به این معنی تشکیل دولت فلسطینی در عین اینکه پاسخ مساله ملی است در عین حال راه را هموار میکند برای آنکه کارگر و زحمتکش فلسطینی و اکثریت مردم شریف فلسطین متوجه ریشه دردها و مسائلشان بشوند و مبارزه علیه تبعیضات طبقاتی و برای رسیدن به يك جامعه برابر و آزاد سوسیالیستی متمرکز شود.

محسن ابراهیمی: در حقیقت به سؤال دوم من در رابطه با بند آخر قطعنامه هم جواب دادید. سؤال این بود که حل مساله فلسطین به چه معنا و چگونه مسیر را برای استقرار سوسیالیسم در فلسطین و اسرائیل هموار میکند. آخرین سؤالم در رابطه با وظایف حزب است. به طور روشن حزب این قطعنامه را صرفاً به خاطر صدور يك قطعنامه صادر نکرده است. روشن است که این قطعنامه وظایفی را در مقابل حزب و فعالینش قرار میدهد. کمی در رابطه با وظایفی که برای تحقق اهداف این قطعنامه در مقابل حزب و فعالینش قرار دارد صحبت کنید.

حمید ققوائی: بند آخر قطعنامه رئوس وظایف و شیوه برخورد ما به مساله فلسطین و نیروهای درگیر در آن را بیان میکند. قطعنامه بطور مشخص میگوید در رابطه با مساله فلسطین در برابر اسرائیل و آمریکا،

در مقابل نیروهای اسلامی چه باید کرد و چه نوع تبلیغات و فعالیتی در برابر ما قرار میگیرد. قطعنامه همچنین اعلام میکند که نیروی اجتماعی پیشبرنده این وظایف نیروهای چپ و سکولار و آزادیخواه هستند و فراخواندن و بسیج و سازمان‌دادن این نیرو را در دستور کار ما قرار میدهد.

اینجا لازمست به يك نکته تأکید کنم. اگر این قطعنامه از جانب کمونیستهای فلسطینی و یا اسرائیلی مطرح شده بود مسلماً میباید وظایف عملی جامع تر و مشخص تری را در دستور قرار میداد. طبعاً برای حزب ما وارد شدن در این سطح نه موضوعیت دارد و نه عملی است. قطعنامه فقط جهت گیری و رئوس عمومی فعالیتها را مشخص میکند و فراخوانش به نیروهای چپ و سکولار و آزادیخواه هم در اسرائیل و فلسطین و هم کلاً در سطح جهانی است. به نظر من اهمیت و ضرورت دادن این قطعنامه برای حزب ما نیز از همین جنبه جهت گیری و فراخوان عمومی به چپ مطرح است.

تا آنجا که من از موضع گیری نیروهای چپ مطلع هستم حزب و جریان را سراغ ندارم که روشن و شفاف جنبش اسلام سیاسی را در رابطه با مساله فلسطین افشا و محکوم کند. حزبی که هم قاطعانه در برابر اسرائیل و آمریکا بایستد و هم اعلام کند نیروهای اسلامی مانع حل مساله فلسطین هستند و باید در این عرصه مشخص نیز با آنها مقابله کرد. برعکس بسیاری از این نیروها همانطور که خودتان اشاره کردید یا در این تقابل بر سر مساله فلسطین فقط درمقابل آمریکا و اسرائیل می ایستند و چیزی بر علیه اسلام سیاسی نمیگویند و یا از آن بدتر از اسلاميون حمایت میکنند و به صف آنها می پیوندند. متأسفانه تعداد این نوع سازمانهای چپ کم نیست. سازمانهای چپ سنتی که محور مبارزه و فلسفه زندگیشان مقابله با آمریکا است و اصلاً برایشان مهم نیست که کی از چه موضعی و چرا با آمریکا مخالف است. هر نیروی حتی ارتجاعی ترین احزاب و جنبشها کافی است علیه آمریکا باشد تا از دید آنها در "جنبش مقاومت"، در "جبهه خلق" و "صف نیروهای ضد امپریالیست"

قرار بگیرد. به همین خاطر ضروری بود ما و جنبش کمونیسم کارگری این پرچم را بلند کند و اعلام کند که ما جنبش اسلام سیاسی را در برخورد به مساله فلسطین ارتجاعی میدانیم. خیلی از نیروها در عرصه های دیگر مثلاً در برخورد به مساله حقوق و آزادی زن جنبش اسلام سیاسی را ارتجاعی میدانند. و یا نیروهای که خواهان جدائی مذهب از دولت هستند طبعاً نمیتوانند با نیروهای اسلامی مخالف نباشند. کسانی که مخالف اعدام هستند، مدافع حقوق همجنس گرایان هستند، طرفدار حقوق کودکان هستند، اینها همه مستقیماً علیه اسلام سیاسی موضع میگیرند و در برابرش میایستند و یا در هر حال اگر هم موضعی نداشته باشند با پنج دقیقه بحث من و شما متوجه میشوند که نقش ارتجاعی و ضد انسانی اسلام سیاسی در همه این زمینه‌ها چیست و چرا باید در برابرش ایستاد. ولی ظاهراً مساله فلسطین مستثنی است. اینجا نیروهای اسلامی در برابر اسرائیل "مقاومت" میکنند و مترقی محسوب میشوند! همانطور که در عراق هم همین را میگویند و نیروهای اسلامی که در آنجا میجنگند را جزء "جنبش مقاومت علیه امپریالیسم" محسوب میکنند. به این معنا هر کس با هر موضعی در برابر آمریکا و اسرائیل قرار میگیرد اگر هم مس باشد تبدیل به طلا میشود و باید مورد حمایت و پشتیبانی همه نیروهای "ضد امپریالیست" قرار بگیرد! این منطق و خط اصلی حاکم بر نیروهای چپ سنتی است و همین امر ایجاب میکند حزبی مثل حزب ما بلند شود و اعلام کند که اینطور نیست، ارتجاع نیروهای اسلامی را نباید به "ضد اسرائیلی گری" آنان بخشود، اعلام کند که بطور مشخص بر سر مساله فلسطین هم نظیر همه عرصه های دیگر جنبش اسلام سیاسی مانع است و باید از سر راه برداشته شود.

با این قطعنامه ما اعلام میکنیم که هیچ عرصه‌ای، مطلقاً هیچ عرصه‌ای، وجود ندارد که در آن بتوان با جنبش اسلام سیاسی با تخفیف برخورد کرد، امتیازی به آن داد و حتی در مقابلش سکوت کرد و گذشت. نیروهای اسلامی در عراق، در افغانستان، جزئی از "جنبش

قطعنامه در مورد جدال قدرت میان قطبهای تروریستی در خاورمیانه و مساله فلسطین

مصوب دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

۱- دولت اسرائیل از بدو شکل گیری اش با آواره کردن مردم فلسطین و انکار حقوق پایه ای آنان، و با اعمال سیاستهای تجاوزگرانه و سرکوبگرانه خود موجد و عامل تداوم مساله فلسطین بوده است. حل مساله فلسطین مستلزم خروج فوری و بیقید و شرط نیروهای اسرائیل از سرزمینهای اشغالی و به رسمیت شناسایی دولت مستقل و متساوی الحقوق فلسطینی است. مبنای و اجزا این راه حل به شکل جامعی در قطعنامه "درباره مساله فلسطین" مصوب دفتر سیاسی حزب در ژوئن ۲۰۰۲ اعلام شده است. این راه حلی است که بر بیش از نیم قرن تجاوزگری و سرکوب دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین پایان میدهد، زمینه بهره برداری و رشد اسلام سیاسی و ناسیونالیسم عرب را میخسکاند و راه را برای مبارزه طبقه کارگر و مردم آزادیخواه در فلسطین و اسرائیل و کل خاورمیانه برای رسیدن به یک جامعه آزاد و برابر سوسیالیستی هموار میکند.

۲- قدرتگیری نیروهای راست افراطی در اسرائیل و نیروهای اسلامی در فلسطین موانع جدی بر سر راه حل مساله فلسطین ایجاد کرده است. با روی کار آمدن این نیروهای ارتجاعی پروسه مذاکرات صلح برای رسیدن به راه حل دولت متوقف مانده، نفرت پراکنی قومی و مذهبی تشدید شده، و بر دامنه جنگ افزوی و یک فضای پرتشنج و خصومت آمیز افزوده شده است. مذاکرات صلح علیرغم خصلت مافوق مردمی اش از آنجا که میتواند به کاهش مشقات مردم فلسطین و قطع کشتار مردم غیر نظامی در هر دو طرف و ایجاد کشور مستقل فلسطینی کمک کند، باید از سر گرفته شود.

امر احیای مذاکرات صلح و بفرجام رسیدن این مذاکرات تا تشکیل دولت مستقل فلسطینی منوط به تحت فشار قرار دادن اسرائیل و آمریکا در یک سطح جهانی و همینطور مقابله مردم آزادیخواه و سکولار و صلح دوست در اسرائیل و فلسطین با جریانات راست افراطی و اسلامی در هر دو سوی این کشمکش است.

۳- در شرایط حاضر قدرت گرفتن و دست بالا پیدا کردن نیروهای راست مذهبی در اسرائیل و در فلسطین حاصل و بازتاب یک جدال پایه ای تر میان نیروهای بورژوازی بر متن نظم نوین سرمایه داری در سطح بین المللی است. این جدال مشخصا پس از یازده سپتامبر در یک سطح جهانی و بویژه در خاورمیانه میان دو قطب اسلام سیاسی و تروریسم دولتی آمریکا و متحدینش در جریان بوده است.

بعد از اضمحلال بلوک شرق و بویژه پس از یازده سپتامبر جنبش ارتجاعی اسلام سیاسی که خود محصول و ابزار دولت آمریکا و متحدین غربی اش در مقابله با جنبش چپ و کمونیستی در خاورمیانه و در کشورهای همجوار شوروی بود، به یک قطب تروریستی و به یک پای جنگ قدرت بورژوازی در خاورمیانه بدل شد. این جنگ قدرت امروز مهر خود را بر تمامی تحولات و مسائل خاورمیانه کوبیده است.

تهاجم نظامی آمریکا و متحدینش به عراق و افسارگسیختگی نیروهای اسلامی در این کشور، بقدرت رسیدن حماس در فلسطین و کشمکش آمریکا و متحدینش با جمهوری اسلامی بر سر مساله هسته ای، و بالاخره جنگ ۳۴ روزه لبنان که به تقویت اسلام سیاسی در منطقه منجر شد، از

جمله پیامدهای مقابله دو قطب تروریستی و در عین حال از عوامل پایه ای است که در شرایط امروز به وضعیت سیاسی عمومی در منطقه، آنچه "بحران خاورمیانه" نامیده میشود، جهت و شکل میدهد.

بر متن این کشمکش و تخاصم میان اسلام سیاسی و میلیتاریسم دولتی آمریکا از یکسو جریانات اسلامی نظیر حماس و حزب الله امکان یافته اند ظاهر عوامفریبانه "حامی و ناجی" مردم فلسطین را بخود بگیرند و سیاستهای تروریستی و ارتجاعی خود را تحت این پوشش عملی کنند و از سوی دیگر دولت اسرائیل قادر شده است سیاست سرکوب و تجاوزگری نظامی همیشگی اش علیه مردم فلسطین را با ظاهری حق بجانب و بعنوان نمایندنده "دموکراسی" در مقابله با تروریسم، در ابعاد وحشیانه تر و افسارگسیخته تری به پیش ببرد.

در خاورمیانه نیز مانند سایر عرصه ها نیروهای دوقطب تروریستی همدیگر را تقویت میکنند و به یکدیگر زمینه رشد و گسترش میدهند.

۴- یک مانع درمقابل حل مساله فلسطین جنبش اسلام سیاسی است. هر اندازه نفوذ و قدرت نیروهای اسلام سیاسی در جامعه فلسطین و در خاورمیانه بیشتر شود حل مساله فلسطین دشوارتر و دور از دسترس تر خواهد شد.

جنبش اسلام سیاسی بر زمینه مشقات و محرومیتهای مردم فلسطین رشد کرده و از مساله فلسطین بعنوان عاملی برای توجیه و پیشبرد اهداف و سیاستهای ارتجاعی خود استفاده میکند. اسلام سیاسی مستقیما در حفظ و تداوم بحران و جنگ و کشمکش بر سر مساله فلسطین دینفع است و از

همین رو خواهان حفظ این شرایط بعنوان سرمایه سیاسی و منشا قدرتگیری خویش است.

مشخصا نیروهای اسلامی با عملیات تروریستی علیه مردم اسرائیل، با نفرت پراکنی قومی و مذهبی بین "عرب" و "یهود"، با برسمیت نشناختن دولت اسرائیل و اعلام خواست حذف و نابودی این کشور، و با جنگ افزوی و جنگ طلبی در خاورمیانه بعنوان مانعی در مقابل حل مساله فلسطین عمل میکنند. تا آنجا که به مساله فلسطین مربوط میشود نیروهای تروریست اسلامی و جریانات افراطی راست و مذهبی در اسرائیل همسو و مکمل و تقویت کننده یکدیگرند.

این دو جریان ارتجاعی باید از چپ و سکولاریسم و آزادیخواهی در هر دو سو شکست بخورند و به حاشیه رانده شوند.

۵- در مقابل دورنمای ارتجاعی جنگ قدرت قطبهای تروریستی در خاورمیانه، حزب کمونیست کارگری راه حل یک خاورمیانه مدرن و سکولار و آزاد و برابر را در چشم انداز قرار میدهد و برای تحقق آن مبارزه میکند. یک شرط لازم و فوری تحقق این چشم انداز، تشکیل دولت مستقل و متساوی الحقوق فلسطینی است.

امروز برای تحقق این امر باید آنرا از زیر آوار جدال قدرت قطبهای تروریستی بیرون کشید، برجسته کرد و بعنوان کلید حل واقعی بحران خاورمیانه در مرکز توجه افکار عمومی و نیروهای چپ و مترقی دنیا قرار داد. باید در برابر سیاستهای میلیتاریستی آمریکا و اسرائیل و متحدینشان ایستاد و این دولتها را برای برسمیت شناسایی دولت مستقل فلسطینی تحت فشار قرار داد. باید بر این خواست پای فشرده که دولت اسرائیل فورا و بدون قید و شرط

سرزمینهای اشغالی را ترك کند و دولت مستقل فلسطینی را برسمیت بشناسد. باید راست افراطی در اسرائیل و حماس و حزب الله را از فلسطین و جنبش مردم فلسطین به عقب راند و منزوی و حاشیه ای کرد. باید ضد آمریکائیان گری و ضد اسرائیلی گری ارتجاعی حزب الله و حماس و جنبش اسلام سیاسی را افشا کرد و در برابر آن نقد چپ و رادیکال نظم نوین جهانی و تروریسم دولتی آمریکا و اسرائیل را قرار داد.

برای پیشبرد این وظایف، نیروهای چپ و سکولار و آزادیخواه، صف بشریت متمدن، باید در برابر دو قطب تروریستی در خاورمیانه و در سراسر جهان بسیج شود و بمیدان بیاید. امروز هم حل مساله فلسطین و هم برقراری یک صلح پایدار در خاورمیانه در گرو قدرت گیری و دخالتگری این نیروها، نیروهای جبهه سوم در برابر دو قطب تروریستی، در عرصه خاورمیانه و در سطح جهانی است.

حزب کمونیست کارگری سازماندهی جنبش جبهه سوم در برابر قطبهای تروریستی را یک هدف عاجل خود قرار داده و همه نیروها و سازمانهای چپ و سکولار و آزادیخواه را به پیوستن به این جنبش فرامیخواند.

ما یکبار دیگر اعلام میکنیم که رهایی واقعی و آزادی و برابری مردم در فلسطین و اسرائیل منوط به تحقق سوسیالیسم در این جوامع است. حل مساله فلسطین راه مبارزه توده های کارگر و زحمتکش در منطقه را برای استقرار سوسیالیسم هموار خواهد کرد.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

۲۰ سپتامبر ۲۰۰۶، ۲۹ شهریور ۱۳۸۵

مبارزه با آمریکا و اسرائیل کافی نیست، باید با مانع اسلام سیاسی نیز مقابله کرد، باید اعلام میشد که به همان اندازه به حل مساله فلسطین نزدیک میشویم که ما چپها از موضع مستقل خودمان در مقابل اسرائیل و اسلام سیاسی هر دو بایستیم. قطعنامه قبل از هر چیز پاسخ حزب ما به این ضرورت است. *

بشود. به نظر من قطعنامه استنتاج مشخصی از استراتژی مقابله با دو قطب تروریستی، خط عمومی که منصور حکمت در دنیا پس از یازده سپتامبر مطرح کرد، در رابطه با شرایط مشخص خاورمیانه و فلسطین در شرایط امروز است. باید روشن و شفاف اعلام میشد که صرف

جنبش اسلام سیاسی را در همه عرصه ها تضعیف خواهد کرد. و از جمله باعث خواهد شد جمهوری اسلامی هم که مستقیما و علنا و رسما حامی حماس و حزب الله است، و این روزها مقاماتش با داعیه کلید داری مساله فلسطین دور دنیا براه افتاده اند، خواه ناخواه عملا مشمول این نوع تخفیفها

میدهد. اگر صریح و مستقیم در برابر حماس و یا حزب الله نایستیم، در مقابله با اسرائیل به آنان تخفیف بدهیم و یا حتی نیروهای اسلامی را صرفا زائده و از عواقب سیاستهای راست افراطی در اسرائیل بدانیم و معتقد باشیم با زدن راست اسرائیل مساله خود بخود حل خواهد شد، این نوع برخوردها مقابله ما با کل